

پرواز به آشیانه قلبم، تا اطلاع ثانوی ممنون است ...
چاه دلم گرفت، لطفا لولمکش خبر کنید ...
هوایت، جغرافیا را عوض کرد ...
هفته بیچار ...

فصل اول: بازی با کلمات ...

فصل دوم: ترجمه احساسات ...

فصل سوم: اعتیاد عاشقانه ...

فصل چهارم: اندر احوالات یک بیدل ...

فصل پنجم: هزین گویی ...

فصل ششم: خودسازی عاشقانه ...

فصل هفتم: دل دادگی به سبک مرکبات ...

فصل هشتم: هفته بیچار کلمات ...

فصل نهم: احساسات رقیق ...

فصل دهم: هشت زبان عشق ...

فصل یازدهم: زیر ذره بین اشیاء ...

بازی با کلمات ...

بیا و دوباره بهم رَکب بزن، تا بشکند غرورت، در بُت آهنین من ...

برای داشتن تو، کلماتم رنگ می‌گیرن ...

تو تکیه، تمام فصول منی ...

بیا و ببین سقوطم را، واژه به واژه در میان کلمات ...

به دار آویختن کلمات منیتم را ...

در نیلی چشم‌هایت، سال‌هاست دلم گیر است ...

دلم بهار می‌خواهد، یک جرعه نارنج از شهد لب‌هایت ...

در انتظار آمدنت، قافیه‌ها ردیف شدند ...

۱۴۰۰ / ۴ / ۸

روزهای کرونایی

ساعت ۱:۴۵ بامداد

ترجمه احساسات ...

تو در لباس دین، اول مُخّم را زدی و بعد دلم را ...

و چه صبور است دین، با این حجم از افطرا ...

من ندانسته تو را ترجمه کردم ...

من از نیلی چشم‌هایت، الهام می‌گیرم ...

تا آغوشت راهی نیست، لطفا فاصله‌ها را کم کن ...

تنم این روزها، آتش بدون دود است ...

قدوقامت رعناش، بعد چهل سال خمیده، این میز کهنه، با شیشه‌های دودیش ...

من با نگاه کردن به تو بی‌وزن شدم ...

۱۴۰۰ / ۴ / ۸

روزهای کرونایی

ساعت ۱:۴۵ بامداد

اعتیاد عاشقانه ...

اوردوز شد خیالت، از ذهنی که هی می کشیدت ...

یه نخ، دونخ، سه نخ، چهار نخ، من می کشم تو راه، تا آخرین پاکت ...

صدات روح شمال، منو به وطن برد، اشکمو درآورد ...

عشق درست مثل کافئین می مونه، تو اولین بیداری دم صبح ...

تو نگات یه سحر بود، یه جرئت بی حد و مرز، که منو بی دلیل بی وزن می کرد ...

نهال وجودم، با کرامت تو سبز می شود ...

صدای لحن تو، قشنگ ترین سمفونی دنیاست عشق من ...

من با کلماتم می رقصم، سمت آغوش تو ...

۱۴۰۰ / ۲ / ۳

روزهای کرونایی

ساعت ۱۵

پرواز به سرزمین دل ...

من برای فرود تو، تمام پروازهای قلبم را ممنوع کردم ...

پرواز به آشیانه قلبم، تا اطلاع ثانوی ممنون است ...

از این تاریخ به بعد، هیچ پروازی به جز تو، در فرودگاه قلبم فرود نمی‌آید ...

من دیدبان توام، اینجا برج مراقبت ...

من با تو اوج می‌گیرم، پر پروازم باش ...

تو فرودگاه قلب من فرود بیا، من مهماندار تو هستم ...

۱۴۰۰ / ۳ / ۲

روزهای کرونایی

ساعت ۱۳:۱۵

اندر احوالات یک بیدل ...

من معمولی‌ام، اما اشتها برای هدفم زیاده ...

فرکانس چشمتو، امواج باد گم کرد ...

بوی تنتو، آب از تنم شسته ...

خیالت، سوهان روح من است ...

لباس شویی هم، فیلتر می‌شود ...

ام ... اینجا تو آغوشت، انگار تو نقطه، صفر مرزی

هنگ کرد، درام این عشق ...

بعد تو، یه آب‌خوش از گلوم پایین نرفت، آب‌غوره که بماند ...

۱۴۰۰/۵/۱۱

روزهای کرونایی

ساعت ۱۷:۵۱

هزبان گویی ...

میلم به تو مایل می شود ...

گوشم و پیچوندم تا دیگه، غلط زیادی نکنه ...

داره تاب می خوره، تموم آرزوهام ...

یه دکمه از پیراهنت اینجاست ...

قلب هم سردش می شود ...

ذهن از سردی زیاد، دچار برفک می شود ...

درون هر انسانی، معدن جواهر است ...

کاشی با هنرمندی تمام، عیوب سیمان را در خود حل می کند ...

۱۳۹۸ / ۵ / ۲۱

ساعت ۲۱:۴۱

خودسازی عاشقانه ...

کمال هم، گِرا خودش را دارد ...

عشقت، درمانگر خوبی است برای قلبم ...

من با آگاهی از عشق تو، وارد پذیرش شدم، تا درمان بگیرم ...

اخلاق کالم را، با صبوریت پختی ...

درون هم، کرم دارد ...

صبر را باید از بامبو آموخت ...

روزمرگی، مرگ خاموش روح است ...

ساعت هم، شخصیت متفاوتی دارد ...

۱۳۹۸ / ۵ / ۲۱

ساعت ۲۱:۴۱

دل دادگی به سبک مرکبات ...

بادامزمینی هم، نمک خاص خودش را دارد ...

بادامزمینی آستان اشرفیه، ناز زیادی دارد و خریدنی است ...

پلاک، شناسنامه کوچه است ...

شمع، در حسرت پروانه آب شد ...

باد سُر می خورد از، پیچوتاب موهایش ...

واژه‌هایم، بوی غریبی می دهد ...

روان هم بازی سرش می شود، دورش که بیفتد، ماشه را می کشد و خلاص ...

قبل از آنکه میوهات را بچینم، زامبی شدم ...

۱۴۰۰ / ۱۱ / ۲۰

روزهای کرونایی

ساعت ۲۳

هفته‌ی بیجار کلمات ...

دل از دست نگاهت، اتاق فراری ندارد ...

زندگی هم، هزارتوی خودش را دارد ...

صورت هم، جوش می‌زند ...

لباس هم، تابع تجملات است و نرم‌کننده می‌زند ...

هندزفری هم، طعم متفاوت بودن را می‌چشد ...

بهار که می‌آید، با خودش رخت سبز می‌آورد، تا تن پوش زمین کند ...

پسته هم، گاهی به پوچی می‌رسد ...

تب عرق هم، تند است ...

۱۴۰۱ / ۱ / ۲۱

روزهای کرونایی

ساعت ۲۳

احساسات رقیق ...

بادمجان هم، معنا تلخی را خوب می فهمد ...

خیار، بدون حضور گوجه بی اعتبار است ...

دنیا هم گرد می شود ...

پنیر پیتزا، به دلیل روحیه منعطفش، هی کِش می آید ...

زعفران، طبع شادی دارد ...

ناز پیچک، روی دیوار خریدنی است ...

چه فداکار است خودکار، جوهر وجودش را تا آخرین نفس، به پای کاغذ می ریزد ...

چشم هم مصنوعی می شود، درشت و بی حس و تحرک ...

۱۴۰۱ / ۱ / ۲۱

روزهای کرونایی

ساعت ۲۳

هشت زبان عشق ...

وقتی اعداد هم تغییر کرده و رُند می‌شوند ...

باران عشقش را، قطره‌چکانی پای ناودان می‌ریزد ...

آخرعاقبت جوجه، به سیخ کشیدن است ...

روح کاغذ هم، مجاله می‌شود ...

تاکسی هم با مترش، طول خیابان را اندازه می‌گیرد ...

شعله نگاهت، زندگی‌ام را سوزاند ...

آیفن هم، می‌شنود و می‌بیند ...

پنجره هم، حریم دارد ...

۱۴۰۱ / ۱ / ۲۱

روزهای کرونایی

ساعت ۲۳

زیر ذره‌بین اشیاء ...

نخ‌ها، قالی را دار زدند ...

جوراب هم، ماشین دوست دارد ...

اتو، نقره‌داغ کردن را، خوب بلد است ...

خاطرات هم، ورق می‌خورند ...

چتر، حکایت مادر و پدری است، می‌سوزد تا خانواده در آسایش باشند ...

شکوفه، میوه دل بهار است ...

ماشین دیوانه، تسمه پاره کرد ...

مزرعه هم، آفت جان دارد ...

۱۴۰۱ / ۱ / ۲۱

روزهای کرونایی

ساعت ۲۳